

تأمین اجتماعی و امنیت ملی

مصطفی ایمانی

معمولاً برنامه‌های تأمین اجتماعی و مفاهیم مرتبط با آن، همچون رفاه اجتماعی، بیمه‌های اجتماعی، و خدمات اجتماعی به‌عنوان مظاهر پیشرفت جوامع برای تحقق عدالت اجتماعی – البته به درجات مختلف – مورد بررسی قرار می‌گیرد. از طرفی چنین به نظر می‌رسد که نظام تأمین اجتماعی به‌عنوان سازوکاری مؤثر در جلوگیری از انفجارهای سیاسی و اجتماعی، و کنترل و یا مهار بحران‌های اجتماعی و جنبش‌های کارگری در جوامع صنعتی غرب، از موفقیت بیش‌تری برخوردار بوده است.

بیسمارک صدراعظم آلمان نخستین سیاستمدار اروپایی بود که در سال ۱۸۸۱ در واکنش نسبت به تقاضاهای نیروی کار که به تدریج تمایل روزافزونی به برنامه‌های اصلاحی سوسیالیست‌ها نشان می‌دادند کوشید با عدول از اصل “عدم دخالت دولت در امور اقتصادی” برنامه تأمین اجتماعی خود را به پارلمان ارائه دهد.^۱ بار دیگر و پس از وقوع انقلاب اکتبر در روسیه و عرضه یک نظام بیمه اجتماعی نسبتاً کامل

۱. احمد نقیب‌زاده، نگاهی به تاریخ روابط بین‌الملل (از ۱۸۷۰ تا ۱۹۴۵)، دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ۶۸.

توسط شوروی‌ها، که جاذبه برنامه‌های اجتماعی سوسیالیست‌ها را در کشورهای صنعتی سرمایه‌داری افزایش داد، کشورهای صنعتی غربی ناگزیر شدند برای جلوگیری از تهدیدات ناشی از افزایش این جاذبه، مقابله با بحران اقتصادی بزرگ سال‌های ۳۳-۱۹۲۸، دفع خطر گسترش نفوذ شوروی و بی‌ثباتی سیاسی، تغییرات تازه‌ای در قوانین و مقررات مربوط به تأمین اجتماعی به‌وجود آورند. این تغییرات واکنشی بود در برابر گسترش بحران و بدون جهت‌گیری خاصی به‌سود عدالت اجتماعی، فقرزدایی و یا توسعه اقتصادی و اجتماعی صورت گرفت و می‌توان گفت بیش‌تر تابع ملاحظات سیاسی و امنیتی بود.

پس از آن تجربه، تشکیل کمیته‌ای خاص برای تنظیم و تدوین برنامه جامع تأمین اجتماعی در سال ۱۹۴۱، هنگامی‌که انگلستان مورد تهدید آلمانی‌ها قرار گرفته بود، به‌روشنی توجه بیش‌تر کشورهای صنعتی به کارکرد امنیتی برنامه‌های رفاهی و خدمات اجتماعی را تأیید کرد. به‌نظر می‌رسد در نتیجه عنایت به چنین ملاحظاتی بود که پس از خاتمه جنگ جهانی دوم، رؤسای ستاد مشترک آمریکا و انگلیس در ژوئیه ۱۹۴۷ اعلام کردند «ایجاد یک اروپای مرفه و منظم مستلزم اعطای کمک اقتصادی به یک آلمان تولیدکننده و باثبات است.» در طرح مارشال هم که در ماه مه ۱۹۴۷ از سوی وزارت خارجه آمریکا به اطلاع عموم رسید توجه به رابطه میان رفاه، ثبات و امنیت مشهود است. جورج مارشال در سخنرانی مشهور خود در دانشگاه هاروارد گفته بود ایالات متحد آن‌چه در قدرت دارد برای سالم‌سازی اقتصاد جهان به کار خواهد برد زیرا بدون آن ثبات سیاسی و صلح وجود نخواهد داشت.

در واقع هدف طرح مارشال پشتیبانی از ابتکارات اروپایی جهت احیای اقتصاد و تولید... به‌جای کمک‌های پولی و دادن صدقه... بود تا اروپاییان با احساس برخوردارگی از درجه‌ای از رفاه و آسایش مادی و معنوی (مساعدت‌های مالی و تکنولوژیکی به‌همراه احساس آرامش روحی و اعتماد به نفس)، خود نیز برای سالم‌سازی اقتصادی و سیاسی اروپا مشارکت کنند.

شوروی‌ها که در ارائه نظام تأمین اجتماعی نسبتاً جامع پیش‌تاز بودند خیلی دیرتر از رقبای جهان سرمایه‌داری به کارویژه امنیتی برنامه‌های رفاهی و تأمین اجتماعی پی بردند. شوروی‌ها پس از دو دهه اهتمام به امور نظامی و امنیتی، و عنایت ثانوی و درجه دوم به اقتصاد و کم‌توجهی به شرایط زندگی مردم در اواسط دهه ۱۹۸۰ متوجه این واقعیت شدند که شوروی

نه تنها از نظر اقتصادی دچار رکود است بلکه از جهت امنیتی نیز آسیب‌پذیر می‌نماید. در این دوره بود که شوروی‌ها متقاعد شدند، میزان امنیت تنها به تعداد موشک‌ها بستگی ندارد، بلکه شرایط زندگی مردم نیز با مسئله تأمین امنیت ارتباط مستقیم دارد.

این بررسی درصدد آن است که با نگاهی به نحوهٔ تکوین و تکامل نظام اجتماعی در کشورهای صنعتی غرب، نقش و تأثیر آن‌را در ایجاد ثبات سیاسی، ممانعت از گسترش نفوذ اتحاد شوروی در غرب و استقرار حکومت‌های مارکسیستی و انقلابی در اروپای غربی و آمریکای شمالی، و کاهش شکاف میان منافع امنیتی نخبگان حاکم و منافع امنیتی بخش بزرگی از ملت مورد توجه قرار دهد. تجربه‌ای که می‌تواند الهام‌بخش نخبگان حاکم و رهبران کشورهای جهان سوم باشد؛ در کشورهایی که منافع نخبگان حاکم با منافع ملت کم‌ترین انطباق را داشته و دیالکتیک بی‌ثبات‌کننده‌ای میان برنامه‌های معطوف به "امنیت" و "توسعه" در آن‌جا جریان دارد.

پیشینه

نظام "تأمین اجتماعی"^۱ که اغلب دربرگیرنده و یا مترادف با مفاهیم و یا واژه‌هایی نظیر "رفاه اجتماعی"^۲، "بیمه‌های اجتماعی"، "خدمات اجتماعی"، "مدد معاش خانواده"، و "معاونت متقابل"^۳ است و به مجموعه‌ای از اقدامات همگانی و تدابیر دولت‌ها اطلاق می‌شود که برای مقابله با تنگناهای اقتصادی و اجتماعی رویاروی افراد یک جامعه^۴ و به‌طور مشخص نیروی کار به کارگرفته می‌شود؛ و محصول تعارض و تعامل میان نیروهای اجتماعی در جوامع صنعتی غرب متعاقب پیدایش بورژوازی، دگرگونی‌های اقتصادی و انقلاب صنعتی است. انقلابات بورژوازی در کشورهای اروپایی و انقلاب صنعتی در ماهیت، ساخت و کارکردهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این جوامع تغییراتی اساسی ایجاد کرد که از آن جمله می‌توان از پیدایش دولت مطلقه و سپس دولت مدرن ملی یاد کرد.^۵

1. social security

2. welfare

۳. مهدی طالب، تأمین اجتماعی، بنیاد فرهنگی رضوی، ۱۳۷۰، ص ۲۱.

۴. مقدمه‌ای بر تأمین اجتماعی، ترجمهٔ ابوالقاسم نوروز طالقانی، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، ۱۳۷۴، ص ۱۹.

۵. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، نشر نی، ۱۳۷۴، ص ۳۰۱.

دولت مرکزی مدرن کلیه فعالیت‌های دولتی را که تا آن زمان حالتی پراکنده داشت متمرکز کرد. ارتش منظم و دستگاه اداری با تشکیلات سلسله‌مراتبی، فعالیت‌های مداوم دولتی را ممکن ساخت^۱ و با تمرکز قدرت در دست پادشاه، شاهان اروپایی به‌عنوان ضامن نظم و امنیت و مظهر خواست‌های ملت و واجد اقتدار کلی و مبتکر اصلاحات و مشوق بازرگانان و صنعتگران و حافظ همبستگی ملی در مقابل تهدیدات خارجی ظاهر شدند.^۲ اما دولت مدرن که به‌کمک انحصار در منابع و ابزارهای قدرت دولتی، تمرکز وسایل اداره جامعه در دست دولت مرکزی، پیدایش ارتش جدید، ناسیونالیسم و تأکید بر مصلحت دولت ملی توانسته بود فرایند زوال جامعه قدیم را در انطباق با منافع بورژوازی پر شتاب کند و یکی از مراحل اولیه تکوین سرمایه‌داری را فراهم آورد، به‌زودی «عرصه کشمکش نیروهای اجتماعی و مظهر سلطه بخشی از آن‌ها بر بخش‌های دیگر شد»^۳

دولت‌های مطلقه و پس از آن دولت‌های محافظه‌کار و دولت‌های لیبرال (بورژوازی لیبرال) که سرشتی بوروکراتیک داشتند هم در تعارض و تقابل میان صاحبان سرمایه و صاحبان نیروی کار در داخل کشور و هم برای دفاع مؤثر از منافع سرمایه‌داران بزرگ در خارج از کشور - چه در برابر کشورهای صنعتی رقیب و چه در برابر مردم مناطق مستعمره^۴ - به‌طور مستمر به تقویت قوه مجریه، پلیس و ارتش پرداختند. از این‌رو برای مدت زمانی طولانی مفهوم امنیت به‌عنوان دفاع نظامی در برابر تهدیدات خارجی^۵ و توانایی کشور در دفع تهدیدهای خارجی علیه حیات سیاسی^۶ یا منافع دولت مورد توجه قرار گرفت.^۷

۱. راین هارد کونل، لیبرالیسم، ترجمه منوچهر فکری ارشاد، توس، ۱۳۵۴، ص ۱۷-۱۶.

۲. باگسترش تجارت و صنایع دستی مرکز ثقل جامعه از روستا به شهر و از اشراف زمین‌دار به بورژوازی منتقل شد. رقابت تجاری میان کشورها ضرورت حمایت دولتی از تجارت را پیش آورد. لزوم تأمین امنیت تجارت و امنیت مالکیت هم پیدایش نظام‌اداری متمرکز و نیرومندی را ایجاب می‌کرد. (بشیریه، پیشین، ص ۳۰۱ و ۳۰۴)

۳. همان، ص ۳۱۳

۴. کونل، لیبرالیسم، ص ۱۱۷.

۵. ی. سابق، امنیت در کشورهای در حال توسعه، رویارویی با سده بیست و یکم، ترجمه مصطفی ایمانی و علیرضا طیب، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۷.

۶. جلیل روشندل، امنیت ملی و نظام بین‌المللی، سمت، ۱۳۷۴، ص ۱۱.

۷. تعریف‌های کلاسیک امنیت ملی تقریباً همه به بُعد نظامی امنیت تأکید دارند. در شکل‌گیری این تعاریف همواره فرض بر وجود وضعیت تنازع و برخورد بوده است.

برای این منظور آمادگی و قدرت کافی دولت برای دفاع از منافع تجاری خود در برابر کشورهای رقیب، انقیاد مستعمرات و مقابله با ساکنین بومی مستعمرات و دیگر قدرت‌های صنعتی استعمارگر ضروری می‌نمود. بنابراین قوای نظامی می‌باید به‌خوبی تجهیز می‌شد.^۱ به‌لحاظ سیاست داخلی نیز لازم بود دولت قدرتمندتر و کارآمدتر شود. زیرا اقتصاد مبتنی بر رقابت میان صاحبان سرمایه قادر نبود به صورتی هماهنگ در منافع گروه‌های مختلف تعادلی پدید آورد و رفاه مردم را تأمین کند. ناآرامی اجتماعی و نگرانی از بی‌ثباتی سیاسی، سیاستمداران اروپایی را در اواخر قرن نوزدهم به چاره‌اندیشی واداشت. بعدها بنابه ملاحظات امنیتی مشابه و برای مقابله با تهدیدهای پیش روی دولت‌های غربی، پدیده‌های تأمینی و رفاهی یکی پس از دیگری شکل گرفت.

برنامه‌های رفاهی و خدمات اجتماعی دولت‌های غربی برای مقابله با بحران و بی‌ثباتی

با آن‌که از نیمه دوم قرن نوزدهم اقدامات پراکنده‌ای برای مقابله با بیکاری و فقر از سوی انجمن‌های خصوصی خیریه^۲ در انگلستان صورت پذیرفت،^۳ لیکن گسترش جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی به‌ویژه ضرورت دخالت دولت در تأمین رفاه اجتماعی را افزایش داد.^۴ سرانجام تحت تأثیر عوامل مختلف از جمله اقدامات سوسیالیست‌ها، اتحادیه‌های کارگری و انجمن فایان‌ها، و متعاقب سقوط محافظه‌کاران و قدرت‌گرفتن لیبرال‌ها، قوانینی در سال‌های اولیه قرن بیستم، به‌نفع کارگران و فقرا تصویب شد. به‌طور مثال در ۱۹۰۶ قانون تعلیم و تربیت رایگان و قانون غذا، در سال ۱۹۰۷ قانون معاینه طبّی و مراقبت‌های بهداشتی کودکان در مدارس، در سال

۱. کونل، لیرالسم، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲. سازمان خیریه (Charity Organistaion) در لندن و سراسر انگلستان از سال ۱۸۹۶ فعالیت خود را آغاز کرد. هدف این سازمان مخالفت با دخالت دولت در امر پرداخت اعانه و مسئول دانستن خود فرد برای تأمین اقتصادی خویش بود. روش این سازمان بر اساس "شایستگی کم‌تر" این بود که به افراد نیازمند به‌قدری کمک شود تا شرایط و امکان زندگی آن‌ها نامطلوب‌تر و بدتر از شرایط کسانی باشد که دارای کار هستند.

۳. طالب، پیشین، ص ۱۳۷.

۴. بشیریه، پیشین، ص ۳۱۰.

۱۹۰۸ قانون مقرری بازنشستگی و قانون هشت ساعت کار برای کارگران معدن، و قانون بیمه ملی در سال ۱۹۱۱ به تصویب رسید.^۱

دولت‌های سرمایه‌داری که تا این زمان در شرایط بغرنج اقتصادی و اجتماعی و هیجانات سیاسی با عدول تدریجی از اصل عدم دخالت در امور اقتصادی، اقداماتی برای بهبود زندگی نیروی کار به عمل می‌آوردند، به دنبال پیروزی سوسیالیست‌های روسیه در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و ارائه نظامی نسبتاً کامل از بیمه‌های اجتماعی با دشواری‌های بیش‌تری مواجه شدند.

در فرمان مورخ ۳۱ اکتبر ۱۹۱۸ از واژه تأمین اجتماعی استفاده شد و اولین مقررات حمایت از کارگران در قانون کار گنجانیده شد و اجرای وظایف مربوط به تأمین اجتماعی بر عهده سندیکاها گذاشته شد.^۲

از جمله مقرراتی که در نظام تأمین اجتماعی شوروی منظور گردید پرداخت مبالغی متناسب با مزد نیروی کار، به هنگام بیکاری بود. ارائه خدمات بهداشتی و درمانی رایگان، جبران خسارات وارده به درآمد کارگران فعال، و بیمه بیکاری^۳ از دیگر تعهداتی بود که دولت جدید عهده‌دار آن شد. بدین ترتیب در حالی که در کشورهای سرمایه‌داری ارائه خدمات تأمین اجتماعی نشانگر عقب‌نشینی لیبرالیسم از اصل اساسی عدم دخالت دولت در امور اقتصادی بود، در شوروی سوسیالیستی، چنین اهمیتی از وظایف دولت محسوب شده و به عبارت دیگر بین اقدامات دولت در زمینه تأمین اجتماعی و وظایف و حیطه عمل دولت، تضادی مشاهده نمی‌شد.

بدین ترتیب با سقوط دولت سرمایه‌داری روسیه و جایگزینی آن با رژیم سوسیالیستی، هیجانات سیاسی تازه‌ای در کشورهای صنعتی اروپایی و حتی ایالات متحده پدیدار گشت.^۴ از یک سو دولت‌های لیبرال‌نگران تکرار سرنوشتی مشابه برای خود بودند. و از سوی دیگر جنبش‌های کارگری و سوسیالیست‌ها با توجه به پیروزی سوسیالیست‌های روسیه از انگیزه و

۱. طالب، پیشین، صفحات ۱۳۸ تا ۱۴۰. ۲. همان، ص ۱۵۱. ۳. همان، ص ۱۵۱ و ۱۵۲. ۴. رابین هارد کونزل، فاشیسم مفرد جامعه سرمایه‌داری از بحران، ترجمه منوچهر فکری ارشاد، انتشارات توس، ۱۳۵۸، ص ۷.

قدرت بیش‌تری برای پیگیری مطالبات خود از هیئت‌های حاکمه بورژوازی بهره‌مند شده بودند. به‌علاوه بحران اقتصادی سال‌های ۳۳-۱۹۲۸ که همراه با افزایش بیکاری، سقوط قیمت سهام شرکت‌ها، ورشکستگی، رکود و کاهش در سرمایه‌گذاری خارجی بود،^۱ ضعف برنامه‌های تأمین اجتماعی کشورهای سرمایه‌داری را بیش‌تر آشکار کرد و این امر باعث شد که مورد انتقاد و حملات مداوم جناح‌های سیاسی و گروه‌های اجتماعی قرار گیرد. ضرورت مهار یا مدیریت بحران باعث شد که دولت‌های لیبرال یک‌بار دیگر درخصوص حوزه عمل دولت بیندیشند. چرچیل که فرزند یک دوک انگلیسی بود در سال ۱۹۱۱ نخستین بیمه بیکاری را به مرحله اجرا گذارده بود. اما این بار روزولت رئیس جمهوری اشراف زاده آمریکا ناگزیر شد با اقدام به اصلاحات وسیع‌تری مقررات تأمین اجتماعی نوینی را در چارچوب برنامه نیودیل^۲ ارائه دهد تا نظام سرمایه‌داری را از خطر زوال و نابودی برهاند.^۳

دولت رفاه^۴ و اهتمام به پیشبرد سیاست‌های رفاهی

از سال ۱۹۱۷ ایالات متحده شاهد تحول مسالمت‌آمیز ناشی از فرم‌های اجتماعی بود. به‌دنبال برنامه توزیع عادلانه^۵ تئودور روزولت در سال ۱۹۰۴، طرح آزادی نوین^۶ در سال‌های ۱۵-۱۹۱۴ به وسیله ویلسون رئیس‌جمهوری ایالات متحده ارائه شده بود و سهم زیادی به دولت در حل و فصل مسائل اقتصادی و اجتماعی واگذار کرده بود. اما اوج اصلاحات به دوران ریاست جمهوری فرانکلین روزولت (۳۷-۱۹۳۳) و برنامه نیودیل وی مربوط می‌شود.^۷ نیودیل سیاست‌هایی بود که روزولت برای نجات آمریکا از رکود بزرگ و

۱. بشیریه، پیشین: ص ۳۱۱.

۲. New Deal، عنوان برنامه اقتصادی و اجتماعی روزولت است که در سال ۱۹۳۲ برای مقابله با بحران رکود و نجات ایالات متحده طراحی شد.

۳. لسترتارو، آینده سرمایه‌داری، تغییر و تحول ساختاری در نظام سرمایه‌داری جهان، ترجمه عزیز کیاوند، نشر دیدار، ۱۳۷۶، ص ۲۰.

4. welfare state 5. square deal 6. new freedom

۷. ویلیام اینشتاین و ادوین فاگل‌مان، مکاتب سیاسی معاصر (نقد و بررسی کمونیزم، فاشیسم، کاپیتالیسم و سوسیالیسم)، ترجمه حسینعلی نودری، نشر گستره، ۱۳۶۹، صفحات ۱۷ و ۱۸.

پیامدهای بحران‌زا و بی‌ثبات‌کننده آن اتخاذ کرد. موضوع اصلی نیودیل که توسط دولت فدرال به اجرا درآمد عبارت بود از کاهش بیکاری، تعدیل ثروت و ایجاد فرصت‌های مساوی برای پیشرفت همه، کنترل بانکداری و نظارت بر اعتبارات و وثیقه‌ها، حمایت از صنایع کوچک و گروه‌های کشاورزی-کارگری و شهری در مقابل فعالیت سرمایه‌داران بزرگ. پرداخت دو میلیون دلار کمک نقدی به کشاورزان، ایجاد مشاغل عمومی برای جلوگیری از بیکاری، درخواست اختصاص ۸۰۰ میلیون دلار وام از کنگره برای کمک به بیکاران و ایجاد سازمانی به نام "اداره بهبود ملی" به منظور تدوین قوانینی برای افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار، بهبود وضعیت اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی کارگران و ممنوعیت کار کودکان از جمله اقدامات نیودیل بود.

طبق قانون روابط کار ملی^۱ که به "قانون واگنر" نیز معروف است، برای اولین بار در ایالات متحده مقرراتی برای روابط کارگر-کارفرما تدوین شد.^۲ تا پیش از این کارفرمایان برای به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری و مذاکره با آن‌ها اختیار کامل داشتند و می‌توانستند به آن عمل نکنند. کارفرمایان غالباً نیروی کار را به‌خاطر فعالیت اتحادیه‌ها اخراج می‌کردند، و اگر اتحادیه‌ها قدرتمند می‌شدند، کارفرمایان وسایل متعددی برای درهم شکستن قدرتشان به کار می‌گرفتند؛ از جمله اتحادیه‌های شرکت‌های تجاری، پلیس خصوصی، کارگران جاسوس، ممانعت از ورود کارگران، تعطیل کارخانه و بالاخره از وجود اعتصاب‌شکنان حرفه‌ای استفاده می‌کردند.^۳

هدف عمده "قانون واگنر" تشویق مذاکرات جمعی بین کارگر و کارفرما بود، تا بدین ترتیب مذاکرات مسالمت‌آمیز جانشین خشونت گردد. گرچه قانون هر دو طرف را وادار به توافق نکرد و اعتصابات و تعطیل کارخانه‌ها همچنان به صورت امری قانونی باقی ماند ولی تجربه مذاکرات جمعی به کاهش خشونت در منازعات کارگری کمک کرد.

1. The National Labour Relation Act.

۳. همان، ص ۲۲۱.

۲. این قانون در سال ۱۹۳۵ تدوین شد.

قانون تأمین اجتماعی^۱ نقطه عطف دیگری در روند اصلاحات اجتماعی ایالات متحده محسوب می‌شود. تصویب قانون مذکور رسماً اعلام کرد که حکومت در سطوح محلی، ایالتی و فدرال تا حدودی مسئول است به شهروندان اطمینان دهد که از آنان در مقابل فقر و عدم امنیت حمایت کند. برنامه یادشده و پرداخت‌های انجام‌شده بر اساس آن توانست مردم را از قدرت خریدی برخوردار کند که به‌نوبه خود به تثبیت اقتصاد کمک کند.

تنگناها و مشکلات ناشی از بحران اقتصادی سال‌های ۳۳-۱۹۲۸ نه تنها موجب تغییرات مداومی در قوانین و مقررات تأمین اجتماعی شد، بلکه در کارویژه و حوزه عمل دولت نیز تغییرات بنیادی پدید آورد. تا آنجا که جان میناردکنیز اقتصاددان معروف انگلیسی در ۱۹۳۶ استدلال کرد که؛ اقتصاد سرمایه‌داری آزاد نمی‌تواند تعادل عرضه و تقاضا را برقرار کند و از این رو ذاتاً بی‌ثبات است و نمی‌تواند تقاضای مؤثر ایجاد کند.^۲

از همین رو دخالت دولت به‌منظور ایجاد تعادل در اقتصاد ضرورت می‌یابد. راه‌حل کنیز این بود که دولت باید قدرت خود را در زمینه وضع مالیات و افزایش هزینه عمومی به‌منظور تضمین تقاضای مؤثر و اشتغال کامل به کارگیرد. بدین ترتیب با پیدایش دولت رفاهی که کنترل اقتصادی و برنامه‌ریزی را به درجات مختلف انجام می‌داد، دولت به‌عنوان سازمان‌دهنده نظام سرمایه‌داری تا حدی جانشین و یا مکمل مکانیسم بازار آزاد شد. در پرتوی اقدامات رفاهی دولت‌های لیبرال در زمینه توزیع درآمدها، سرمایه‌گذاری و ایجاد اشتغال، سهم ۲۰٪ بالایی جمعیت از درآمدها نسبت به دوران قبل از جنگ جهانی دوم کاهش و سهم ۲۰٪ پایین جمعیت (دهک‌های کم درآمد) افزایش یافت.^۳

علاوه بر این سوسیالیست‌ها یا اجتماعی‌کردن دموکراسی توانست به گسترش پایگاه اجتماعی رژیم‌های لیبرال-دموکراتیک کمک کند و از این طریق شکاف میان منافع نخبگان حاکم و منافع بخش بزرگی از گروه‌های اجتماعی بهره‌مند از توزیع نسبی ثروت و قدرت را کاهش دهد. در آلمان فدرال پس جنگ جهانی دوم، اعضای حزب "اتحادیه دموکرات مسیحی"

۱. The Social Security Act، این قانون در اوت ۱۹۳۵ تصویب شد.

۲. کنیز، نظریه عمومی پول، بهره و اشتغال.

۳. بشیریه، پیشین، ص ۳۱۱.

را بیش تر افرادی از طبقات متوسط پروتستان و کاتولیک و کشاورزان و جنبش کارگران مسیحی تشکیل می دادند و اعضای حزب "سوسیال دموکرات" بیشتر افرادی از طبقات کارگری در صنایع، کارگران یقه سفید و روشنفکران و طبقات متوسط بودند.^۱

دولت فاشیستی مقابله با سوسیالیسم و دموکراسی: تجزیه آلمان

برای مقابله با بحران بزرگی که جهان سرمایه داری را فراگرفته بود سرمایه داری حاکم در ایتالیا و آلمان راه متفاوتی را در پیش گرفتند. احساس عدم امنیت اجتماعی، ترس از بحران اقتصادی فزاینده، رواج روحیه اقتدارگرایی در بین توده ها، سیاست طبقه حاکم و بالاخره ضعف نیروهای چپ و سوسیالیست در آلمان و ایتالیا باعث پیدایش شرایطی شد که سرانجام منجر به استقرار نظام های حکومتی فاشیستی در آن دو کشور گردید.^۲

فاشیسم در وضعیتی که نظام سیاسی- اجتماعی موجود اعتبار و مشروعیت خود را از دست داده بود و زمینه برای عرض اندام یک جنبش سیاسی جدید آماده شده بود، خود را دشمن آشتی ناپذیر سرمایه داری حاکم معرفی کرد و احزاب سیاسی را نالایق و دموکراسی پارلمانی را فاسد اعلام کرد. فاشیست ها با عوام فریبی مدعی برقراری عدالت اجتماعی و معرفی مسیبان نابسامانی ها شدند. آن ها برای این که توده مردم را به حرکت درآورند و برای تحقق هر هدفی از آن ها بهره برداری ابزاری کنند از مردم تمجید دروغین کردند و بدین ترتیب برای مقابله با سوسیالیسم و دموکراسی پایگاهی توده ای دست و پا کردند.^۳ از این رو جنبش فاشیستی خود یک دست و یگانه نبود و در آن حداقل دو گرایش عمده وجود داشت. یکی گرایش محافظه کارانه طبقات بالای سنتی که معمولاً نسبت به لیبرالیسم، نوسازی و گرایش های سوسیالیستی واکنش نشان می داد و دیگری گرایش کم و بیش رادیکال خرده بورژوازی و دهقانان در حال افول که اغلب نسبت به سرمایه داری مدرن و سرمایه داری ارضی، مالی و صنعتی بزرگ واکنش نشان می دادند.^۴ اما هنگامی که جنبش فاشیستی به قدرت سیاسی دست یافت و مسئولیت دولتی پیدا

۱. همان، صفحات ۳۱۲ و ۳۱۳. ۲. کونزل، فاشیسم، ص ۱۰۹. ۳. همان، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷.

۴. بشیریه، پیشین، ص ۳۱۶.

کرد با مشکل اداره جامعه دوگانه نیمه سنتی و نیمه مدرن روبه‌رو شد. بنابراین رژیم‌های فاشیستی تحت تأثیر تنگناهای داخلی و خارجی به تدریج مجبور شدند با تعدیل رادیکالیسم ضد سرمایه‌دارانه خود و تقویت عنصر محافظه‌کاری و راست‌گرایی به زیان عنصر رادیکالیسم خرده بورژوازی در ایدئولوژی خود، حمایت بخش‌هایی از طبقات سرمایه‌داری را جلب کنند. نیاز مالی دولت فاشیستی به بخش خصوصی با توجه به تداوم مالکیت خصوصی وسایل تولید نه تنها کاهش نمی‌یابد بلکه به واسطه فعال شدن دولت در صحنه بین‌المللی (امپریالیسم و جنگ‌طلبی) گاه افزایش می‌یابد. تداوم مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و تکیه فزاینده رژیم سیاسی حاکم بر سرمایه‌های تجاری و صنعتی و مالی حتی موجب آن شده است که برخی از نویسندگان به‌ویژه در بین مارکسیست‌ها با عنایت به وضعیت نهایی رژیم فاشیستی، آن را رژیم سرمایه‌ی مالی و بورژوازی بزرگ^۱ بخوانند. از این منظر بورژوازی بزرگ وقتی قادر نبود به شیوه‌های دموکراتیک و پارلمانتاریستی حکومت کند برای فرار از بحران سرمایه‌داری ناگزیر شد به شیوه‌های غیردموکراتیک و هراس‌انگیز متوسل شود.^۲ بر اساس شواهد موجود گروه‌های محافظه‌کار مالی و صنعتی و تجاری کوشیدند تمایلات فاشیسم را به انقلاب اجتماعی مهار کنند. به‌رحال سرکوب اتحادیه‌های کارگری، تقلیل دستمزدهای واقعی و کاهش مصرف عمومی در رابطه با سیاست‌های جنگی، شرایط مساعدی برای رشد صنایع سنگین و تمرکز سرمایه صنعتی به زیان بخش تجارت و کشاورزی ایجاد کرد، و سرانجام در همه جا فاشیست‌ها با بورژوازی بزرگ، ارتش و کلیسا بر ضد‌گرایی‌های سوسیالیستی، رادیکالی و خرده بورژوازی همدست شدند.^۳ اما سیاست‌های غیرعقلانی حکومت‌های فاشیستی تنها دامنه بحران را به سوی مرزهای فاجعه گسترش داد. نه تنها برای نیروی کار و مردم آلمان شرایط زندگی بهتری ایجاد نشد، بلکه امنیت ملی و تمامیت ارضی آلمان به مخاطره افتاد و آلمان ابتدا به‌وسیله فاتحان جنگ جهانی دوم اشغال و سپس توسط متفقین به دو بخش غربی و شرقی تقسیم شد.

۱. نقش سرمایه‌داران بزرگ در تشکیل کابینه‌های هینلر مورد تصدیق پژوهشگران غربی هم قرار گرفته است. حمایت مالی و سیاسی بخش‌های عمده‌ای از صنعت سنگین آلمان از حزب نازی در تحکیم موقعیت آن بسیار مؤثر بود.

۲. همان، ص ۳۱۸. ۳. همان، صفحات ۳۲۰ و ۳۲۱.

به نظر می‌رسد فاشیست‌ها با نادیده گرفتن اندیشه‌ها و تجارب سوسیالیست‌ها و بورژوازی لیبرال که در ارائه برنامه‌های تأمین اجتماعی پیشرفت‌های چشم‌گیری داشتند - به ویژه لیبرال‌ها که توانسته بودند از برنامه‌های رفاهی برای مدیریت بحران به خوبی استفاده کنند - هم از حل مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی یک ملت عاجز ماندند و هم تجزیه آلمان را باعث شدند. با این حال در اثنای جنگ آلمان با متفقین، و تهدید انگلستان از سوی آلمان، بار دیگر حجم بزرگ مشکلات اقتصادی و اجتماعی باعث شد تا تدوین برنامه اجتماعی تازه‌ای مورد توجه لیبرال‌های انگلیس قرار گیرد.

در ژوئن ۱۹۴۱ آرتور گرین وود وزیر مشاور دولت انگلیس تشکیل کمیته‌ای خاص برای تنظیم و تدوین برنامه جامع تأمین اجتماعی را اعلام کرد. این کمیته متشکل بود از نمایندگان یازده ارگان دولتی ذی‌ربط در امر تأمین اجتماعی و ریاست آن را "ویلیام بوریج" بر عهده داشت. بوریج سوابق عملی و علمی ممتدی که در امر تأمین اجتماعی داشت و در زمان انتصاب، رئیس دانشگاه اکسفورد بود و نیز نظر به مسائل و مشکلات مختلفی که در جریان بررسی پیش آمد، مسئول تدوین گزارش نهایی شد و گزارش نهایی خود را در نوامبر ۱۹۴۲ به پارلمان ارائه کرد. بوریج که از افکار روزولت در مورد "رهایی انسان از احتیاج" متأثر بود و به نظرات کنیز اقتصاددان انگلیسی نیز عنایت داشت، علاوه بر بیمه‌های گوناگون حوادث و بیماری، "برقراری حداقل ملی" را پیشنهاد کرد، که شامل تأمین هزینه‌های غذا، لباس، سوخت، روشنایی، اجاره مسکن و هزینه‌های ایاب و ذهاب می‌شد. به موجب این اصل همه افراد حق داشتند از حداقل درآمد برخوردار باشند. بدین ترتیب پایه‌ای برای درآمد در نظر گرفته و مقرر شد هر کسی که درآمد کمتری از آن حد داشته باشد یا به دلایلی کار نکند (اعم از این که نتواند و یا کاری نیافته باشد) بدون نیاز به صدور تأیید از سوی بازرسان، می‌تواند از درآمد پایه استفاده کند. به عبارت دیگر هیچ شهروندی درآمدی کم‌تر از حداقل ملی نداشته باشد.^۱

اقدام انگلستان در بررسی، تنظیم و تدوین برنامه جامع تأمین اجتماعی به‌هنگام مواجهه با تهدیدات آلمان نازی، نشان از این واقعیت دارد که کارکرد امنیتی برنامه‌های تأمین اجتماعی،

۱. طالب، پیشین، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

برای تقویت انسجام ملی مورد توجه بوده است. اگر تا آن زمان برای مقابله با سوسیالیست‌ها و تضعیف قدرت جنبش‌های کارگری، رژیم‌های لیبرال امتیازاتی می‌دادند و به‌صورت منفعلانه گامی به عقب می‌نهادند، در این رویداد چنین به‌نظر می‌رسد که با توجه به آثار و پیامدهای مثبت تدابیر رفاهی و تأمین در کاهش نارضایتی‌ها، و برای ممانعت از آسیب‌پذیری پشت‌جبهه جنگ با نیروی متجاوز خارجی- که این بار نه اتحاد شوروی کمونیستی، بلکه یک رژیم سرمایه‌داری اقتدارگرا بود- از "برنامه‌های تأمین حداقل ملی" استفاده شد.

طرح مارشال: سالم‌سازی اقتصادی و رفاه برای صلح و امنیت

پس از جنگ جهانی دوم دولت‌های سرمایه‌داری که به تدریج با گرایش لیبرالیسم دموکراتیک و لیبرالیسم اجتماعی (سوسیال دموکراسی) از بورژوازی اقتدارگرا و لیبرالیسم بورژوازی (لیبرالیسم کلاسیک) متمایز می‌شدند توجه روزافزونی به برنامه‌های تأمین اجتماعی نشان دادند اما در این میان اعطای کمک‌های اقتصادی ایالات متحده به اروپای جنگ‌زده در چارچوب طرح مارشال، آشکارا با درک رابطه میان رفاه، ثبات و امنیت صورت گرفت.

رؤسای ستاد مشترک آمریکا و انگلستان- پس از شکست کنفرانس مسکو که طی آن هیچ توافقی با شوروی‌ها درباره آلمان به‌دست نیامد- طی بخشنامه مورخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۴۷ اعلام کردند "ایجاد یک اروپای مرفه و منظم مستلزم اعطای کمک اقتصادی به یک آلمان تولیدکننده و باثبات است."^۱ در این باره جورج مارشال هم که در سراسر جنگ جهانی دوم رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح ایالات متحده بود و عملیات نظامی را در جبهه اروپا هدایت کرده بود، در سخنرانی مشهور خود در دانشگاه هاروارد تأکید می‌کند: ایالات متحده آن‌چه در قدرت دارد برای سالم‌سازی اقتصاد جهان به‌کار خواهد برد زیرا بدون آن ثبات سیاسی و صلح وجود نخواهد داشت.^۲

۱. آندره فونتن، تاریخ جنگ سرد، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، جلد اول: "از انقلاب اکتبر تا جنگ کره"، نشر نو، ۱۳۶۷، ص ۴۱۱.
۲. همان، ص ۴۱۷.

ناگفته پیدا است که برنامه / طرح مارشال که در ماه مه ۱۹۴۷ از سوی وزارت خارجه آمریکا به اطلاع عموم رسید با توجه به درک این واقعیت بود که رابطه محسوسی میان رفاه، ثبات سیاسی، صلح و امنیت وجود دارد. آمریکا در طی دو سال بعد از جنگ، مجموعاً ۱۵ میلیارد دلار صرف کمک‌های اقتصادی به انگلستان، فرانسه، ایتالیا، آلمان و یونان کرده بود. اما اقتصاد اروپا به صورت یک بشکه سوراخ درآمده بود که هر چه پول در آن می‌ریختند معلوم نبود چه می‌شود و اوضاع نیز کوچک‌ترین نشانه‌ای از ثبات را به دست نمی‌داد.^۱ اما برنامه مارشال در پی استمرار کمک‌های مشابه و یا دادن صدقه نبود. مارشال معتقد بود که "مناسب و مؤثر نخواهد بود که دولت آمریکا به‌طور یک‌جانبه برنامه کمک اقتصادی به اروپا را تنظیم کند. این امر به خود اروپایی‌ها ارتباط دارد و ابتکار آن باید از جانب اروپاییان باشد. نقش آمریکا باید فقط اعطای کمک‌های دوستانه برای تنظیم یک برنامه اروپایی و سپس پشتیبانی و تقویت این برنامه تا سرحد امکان باشد."^۲

در واقع هدف طرح مارشال پشتیبانی از ابتکارات اروپایی جهت احیای اقتصاد تولید بود تا اروپاییان با احساس برخوردار بودن نسبی از رفاه و آسایش مادی و معنوی^۳ (مساعدت‌های مالی و تکنولوژیکی، آرامش روحی و اعتماد به نفس) خود نیز برای سالم‌سازی اقتصادی و ایجاد ثبات سیاسی در اروپا مشارکت کنند.

برنامه مارشال اروپا را به دو بخش تقسیم کرد.^۴ در بخش اروپای غربی و مرکزی گرایش‌های رادیکال در درون احزاب سوسیال دموکرات شدیداً رو به نقصان گذاشت و سوسیال دموکراسی به‌عنوان گرایش رفرمیستی، بخشی از بورژوازی را نیز در بر گرفت.^۵ به‌طور مثال در آلمان حزب سوسیال دموکرات بیش‌تر از جانب طبقات کارگری در صنایع، کارگران یقه سفید و روشنفکران و طبقات متوسط مورد حمایت قرار گرفت. این حزب در سال ۱۹۶۳ در برگزاری مراسم صدمین

۱. همان، صفحات ۴۱۵-۴۱۳.

۲. همان، ص ۴۱۷.

۳. نیازهای مادی شامل تأمین غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت و... است و رفاه معنوی بستگی به وجود عوامل گوناگونی چون آرامش روحی، تعادل فکری، اعتماد به نفس و امنیت / تأمین اجتماعی دارد. (طالب، پیشین، ص ۲۶).

۴. فونتن، پیشین، ص ۴۳۷.

۵. بشیریه، پیشین، ص ۳۱۳.

سالگرد تأسیس خود نقش "لاسال"، سوسیالیست معروف آلمانی^۱ را در ایجاد حزب مورد تأکید قرار می‌دهد ولی نامی از مارکس به میان نمی‌آورد.^۲ این حزب در کنگره گودزبرک در سال ۱۹۵۹ رسماً اصلاح طلب شد و با ائتلاف با احزاب دیگر در طی سال‌های ۸۲-۱۹۶۶ قدرت سیاسی را به دست گرفت و مانند دولت‌های رفاهی مدرن از سیاست‌های رفاهی، تأمین اجتماعی، اشتغال کامل و دخالت کارگران در اداره صنایع حمایت کرد.

رکود و تکوین نئولیبرالیسم و کاهش هزینه‌های رفاهی

از اواسط دهه ۱۹۷۰ به تدریج اقتصاد سرمایه‌داری غرب را دوره‌ای تازه از رکود دربرگرفت. با بروز بحران در اقتصاد دولت رفاه، نئولیبرال‌ها، نظریه کنیز و نقش دولت به‌عنوان عامل تنظیم اقتصادی را مورد تردید قرار داده و بار دیگر بر مزایای نظام رقابت آزاد تأکید کردند. از اواخر دهه ۱۹۷۰ در کشورهایی مثل انگلستان، آمریکا، آلمان، فرانسه و استرالیا سیاست‌های کنیز براساس تنظیم تقاضای کل جای خود را به سیاست‌هایی داد که بر عرضه تأکید داشتند. دولت‌های پیشرفته صنعتی اکنون بدون دغدغه از نفوذ و قدرت بی‌ثبات‌کننده جنبش‌های کارگری رادیکال و یا سوسیالیست‌های انقلابی، سیاست کاهش هزینه‌های عمومی را در صدر علایق اقتصادی و سیاسی خود قرار می‌دادند. تحقق چنین هدفی البته تنها از طریق سیاست کاهش هزینه‌های دستمزد واقعی و اجتماعی یعنی هزینه‌های رفاهی، آموزش و بهداشت ممکن بود.^۳ به‌نظر برخی نئولیبرال‌ها وجود اتحادیه‌های کارگری یکی از اسباب عمده تورم فزاینده و رکود اقتصادی در کشورهای غربی بوده است. فریدریش هایک در مورد انگلستان گفته است: بدون سلب

۱. فردیناند لاسال سوسیالیست معروف آلمانی از نخستین کسانی بود که در سال ۱۸۶۳ از عنوان "سوسیال دموکراسی" برای توصیف مواضع حزبی خود استفاده کرد.

۲. همان، ص ۳۱۲.

۳. حاصل این چرخش نظری و عملی، رواج سیاست‌های اقتصادی نئوکلاسیک و گرایش فزاینده به خصوصی‌سازی در اقتصاد بود. در آمریکا چنین چرخشی در سیاست اقتصادی از سال ۱۹۷۷ در زمان ریاست جمهوری کارتر آغاز شد و در دوران ریگان به اوج خود رسید. در انگلستان سیاست جدید اقتصادی از سال ۱۹۷۶ شروع شد و در دوران نخست‌وزیری مارگارت تاچر کاملاً بسط یافت.

امتیازاتی که از نظر حقوقی به اتحادیه‌های کارگری داده شده است، انگلستان روی خوشی نخواهد دید.^۱

هر چند بنا به اعتقاد برخی صاحب‌نظران بازگشت به لیبرالیسم^۲ ممکن است بحران‌های ذاتی لیبرالیسم اقتصادی را در ابعادی تازه فعال کند و بار دیگر ساخت دولت را در غرب دست‌خوش تحول سازد،^۳ اما باید توجه داشت آنچه که به نئولیبرال‌ها مجال عرضه نظریه‌های جسورانه علیه دولت رفاهی و اتحادیه‌های کارگری می‌دهد وجود ثبات سیاسی و رعایت قواعد زندگی دموکراتیک از سوی نیروی کار، صاحبان سرمایه و دولت است.

عبور لیبرالیسم از سه مرحله تکامل و سیر آن از لیبرالیسم کلاسیک (لیبرالیسم بورژوازی)، لیبرالیسم دموکراتیک و سرانجام نیل به لیبرالیسم اجتماعی یا سوسیال دموکراسی نه تنها پایگاه اجتماعی رژیم‌های لیبرال دموکراتیک را گسترش داده است، بلکه با بسط و تعمیق دموکراسی، استقرار حکومت قانون، حق رأی همگانی، قوام نهادهای جامعه مدنی و جامعه سیاسی، مشارکت سیاسی شهروندان در اداره کشور، تناوبی شدن حکومت‌گران، توزیع نسبی ثروت و قدرت سیاسی که حاصل تقابل و تعامل میان نیروی کار، صاحبان سرمایه و دولت بوده است، شکاف میان منافع نخبگان حاکم و منافع نیروی کار به میزان زیادی ترمیم شده است. آن‌گونه که در حال حاضر با تسامح می‌توان گفت با انطباق منافع دولت و منافع ملت در کشورهای صنعتی پیشرفته، نیروی کار، صاحبان سرمایه و دولت از تهدیدات امنیتی احتمالی نیز برداشت مشترک و نزدیک به یکدیگر دارند. بنابراین رکود و بحران اقتصادی برخلاف دوران سیطره لیبرالیسم کلاسیک تنها تهدیدی برای سرمایه‌داران حاکم نیست، بلکه تهدیدی است که شهروندان و

۱. همان، ص ۳۱۴؛ و نیز رجوع شود به:

Green, D., *The New Right: The Counterrevolution in Political, Economic and Social Thought*. (London, 1987), pp. 205-6.

۲. دولت‌های نئولیبرال در پی تقویت سرمایه‌داری آزاد و بخش خصوصی از طریق سیاست‌های ضد‌کنیزی، "استراتژی عرضه" بوده‌اند. گرایش عمده دولت‌های نئولیبرال، خصوصی‌سازی صنایع ملی شده است. نئولیبرال‌ها معتقدند: بهترین شکل کمک حکومت به اقتصاد این است که بازار را در تعیین سرنوشت خود آزاد بگذارد. همان.

نیروهای کار قرار دارد.^۱ به علاوه بهره‌مندی از حق قانونی اعتصاب، مشارکت گسترده و قدرتمند اتحادیه‌ها و احزاب سیاسی، التزام به قواعد زندگی دموکراتیک، و تکامل نهادها و مکانیسم عقلانی برای حل منازعات همواره امکان استیفای حقوق و یا طرح مطالبات تازه را امکان‌پذیر می‌کند.

از سوی دیگر اقدام دولت‌های نئولیبرال غربی برای کاهش هزینه‌های رفاهی، آموزش، بهداشت و دستمزدها به منظور مقابله با رکود، پیش از هر چیز مؤید این واقعیت است که لیبرالیسم در گذشته نیز نه بر پایه جهت‌گیری به سود عدالت اجتماعی بلکه از سر ناچاری و برای کنترل اعتراضات اجتماعی و هیجانات سیاسی گام به گام و با عدول از برخی اصول اساسی خود، درخواست‌های نیروی کار را برای بهبود شرایط کار و زندگی پذیرا شد. بنابراین اگر ملاحظات سیاسی و امنیتی برای مهار بی‌ثباتی و بحران، مشوق دولت‌های لیبرال برای تن‌دادن به اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بوده است، پس چنان‌چه تعدیل در برنامه‌های رفاهی و تأمین پیامدهای امنیتی و یا سیاسی حادی نداشته باشد برای مقابله با بحران بزرگ‌تر که بحران رکود است می‌تواند مورد توجه دولت‌های نئولیبرال قرار بگیرد. دولت‌هایی که در نتیجه یک قرن‌ونیم تقابل و تعامل نیروی کار و صاحبان سرمایه و اصلاحات عمیق سیاسی و اقتصادی، استقرار حکومت قانون، و ابتکارات دولت‌های رفاهی با جامعه‌ای دموکراتیک و برخوردار از رفاه نسبتاً بالا سروکار دارند که به‌سادگی دچار بی‌ثباتی سیاسی نمی‌شود.

شوروی و توجه دیر هنگام به کارکرد امنیتی برنامه‌های رفاهی

با این‌که سوسیالیست‌های روسیه در ارائه نظام تأمین اجتماعی نسبتاً جامع، پیش‌تاز بودند و شوروی در دوره بین دو جنگ جهانی و نیز یکی دو دهه پس از جنگ از نرخ رشد اقتصادی

۱. به یاد آوریم که گرایش‌های نئولیبرال از اواسط دهه ۱۹۷۰ قدرت گرفت. دورانی که جهان شاهد جنگ سرد بین دو بلوک سرمایه‌داری و کمونیستی است. بنابراین تأمین هزینه‌های دفاعی و امنیت ملی در قبال تهدیدات شوروی (لولوی کمونیسم) یکی از عوامل توجیه‌کننده افکار عمومی برای کاهش هزینه‌های عمومی است. شوروی و کمونیسم از دیدگاه نیروی کار و سوسیالیست‌های غربی نه تنها دوست محسوب نمی‌شوند بلکه در شمار دشمنان صلح و امنیت قرار دارند.

بالایی در سطح جهانی برخوردار شد، به طوری که خروشچف را بر آن داشت که در سال ۱۹۶۰ از غلبه بر جهان سرمایه‌داری در رقابت‌های اقتصادی سخن بگوید،^۱ طی ۲۵ سال بعد، به دلیل توجه فوق‌العاده کرملین به امور نظامی و امنیتی و عنایت ثانوی و درجه دوم به اقتصاد و کم توجهی به شرایط زندگی مردم هم از نظر اقتصادی دچار رکود شد و هم از جهت امنیتی آسیب پذیر. در این زمان بود که شوروی‌ها متقاعد شدند، امنیت تنها به تعداد موشک‌ها بستگی ندارد بلکه شرایط زندگی مردم شوروی نیز با مسئله تأمین امنیت ارتباط مستقیم دارد.^۲ در واقع روس‌ها که در عرضه برنامه‌های کلاسیک تأمین اجتماعی برای تحقق عدالت اجتماعی پیش‌تاز بودند خیلی دیرتر از رقبای جهان سرمایه‌داری به کارویژه امنیتی برنامه‌های رفاهی و تأمین اجتماعی پی بردند.

بدین ترتیب تکامل نظام تأمین اجتماعی و بهبود شرایط کار و زندگی در کشورهای صنعتی غربی که با عدول از برخی اصول اساسی سرمایه‌داری و به اجرا درآوردن بخشی از ایده‌ها و برنامه‌های مورد تأکید مارکس و سوسیالیست‌ها همراه بود، نه تنها از استقرار حکومت‌های مارکسیستی و انقلابی و توتالیتاریانیسم چپ در اروپای غربی و آمریکای شمالی، و گسترش نفوذ اتحاد شوروی در غرب جلوگیری کرد بلکه به موازات طولانی‌تر شدن زندگی تولیدی نیروی کار^۳ که ارتباط مستقیمی با بهبود قوانین، مقررات و شرایط کار و استقرار مناسبات انسانی‌تر در روابط بین نیروی کار و صاحبان سرمایه داشت، رشد و توسعه اقتصادی گسترده‌ای را برای این گروه از کشورها به ارمغان آورد.

کشورهای پیشرفته صنعتی با متحمل شدن توزیع نسبی قدرت و ثروت، گسترش و تکامل نهادهای مدنی و سیاسی، و بسط و تعمیق روندهای دموکراتیک از انسجام ملی بالاتری نیز برخوردار شدند و شکاف میان منافع امنیتی نخبگان حاکم با منافع امنیتی بخش بزرگی از ملت

۱. کوروش احمدی، تفکر نوین در سیاست خارجی شوروی: مبانی نظری و بازتاب‌های عملی، قومس، ۱۳۷۰، صفحات ۱۱ و ۱۲.

۲. همان، صفحات ۱۰۲ و ۱۰۳.

۳. ارنست ماندل، علم اقتصاد، ترجمه هوشنگ وزیری، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۹، ص ۳۷۸.

تا حدی ترمیم گردید. در نتیجه چنین تحولاتی بود که در تعاملی که میان دو بلوک شرق و غرب در اثنای جنگ سرد واقع شد و طی آن ملاحظات امنیتی تعیین‌کننده فرجام بازی (رقابت / تقابل) بود، نظامی تاب آورد که در ارائه برنامه‌های کلاسیک تأمین اجتماعی با هدف تحقق عدالت اجتماعی پیشتاز بود، نتوانست در مقابل نظامی که برنامه‌های تأمین اجتماعی را ابتدا با اکراه و از سر انفعال پذیرا شد، اما سرانجام تابع منطق عملگرایانه توانست آن را به صورت سازوکاری مؤثر برای مقابله با بحران‌های اقتصادی، بی‌ثباتی سیاسی و جنبش‌های اعتراضی نیروی کار به کار گیرد.

در واقع غرب از نظام تأمین اجتماعی و قوانین معطوف به بهبود شرایط کار و تأمین‌کننده بخش بزرگی از حقوق کارگران هم برای مقابله با تهدیدات امنیتی و ایجاد ثبات و وفاق ملی، و هم برای توسعه بیش‌تر بهره‌گرفت. این پدیده و آموزه‌هایی که در متن تجارب به جای مانده از اتحاد شوروی و بلوک شرق موجود است به‌عنوان یک تجربه الهام‌بخش می‌تواند مدنظر کشورهای جهان سوم نیز قرار گیرد.

جهان سوم و نظام تأمین اجتماعی

با آن‌که کشورهای جهان سوم از برنامه‌های تأمین اجتماعی هم‌چون بسیاری از دستاوردهای جوامع صنعتی غرب اقتباس کرده‌اند، اما این برنامه‌ها نه از حیث نحوه تکوین و روند تکامل، و نه از حیث میزان توسعه‌یافتگی و کارآمدی هم‌چون نظام تأمین اجتماعی در غرب موفق نبوده‌اند. در کشورهای صنعتی مبارزات نیروی کار، صاحبان سرمایه و دولت را وادار می‌سازد که نهادهای مدنی و سیاسی کارگری را به رسمیت بشناسند و مشارکت سیاسی آن‌ها را بپذیرند و شرایط کار و زندگی بهتری را برای ایشان فراهم کنند. درحالی‌که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه برنامه‌های تأمین اجتماعی در جریان اجرای برنامه‌های شبه مدرنیستی و صنعتی شدن با تأسی از الگوهای جوامع غربی، یا به دلیل عضویت این کشورها که اغلب پس از جنگ جهانی دوم استقلال خود را کسب کردند- در مجامع و سازمان‌های بین‌المللی و تعهدات ناشی از آن، از

سوی دولت - پیش از آنکه جنبش‌های اعتراضی گسترده‌ای شکل گیرد - به مرحله اجرا گذاشته شده است.^۱ در عین حال برخلاف کشورهای توسعه یافته، مشارکت دولت در تأمین مالی برنامه‌های تأمین اجتماعی بسیار محدود است.^۲ به علاوه برنامه‌های رفاهی و تأمین نه از لحاظ گستره و نه از لحاظ کیفیت و سطح خدمات ارائه شده با کشورهای توسعه یافته هم‌سنگ نیست. به‌طور مثال در ایران - به استثنای طرح شهید رجایی که نیازمندان بالای شصت سال را پوشش می‌دهد - به‌جز بیمه محدود کارگران کشاورزی، اقدام رفاهی چشم‌گیری برای زیر پوشش قرارداد روستاییان و کشاورزان صورت نگرفته است.^۳ و این در حالی است که روستاییان کشور به دلیل سیل، خشکسالی، و یا پدیده فرسایش خاک شدیداً محتاج مکانیسم‌های حمایتی قدرتمندی هستند. نمونه دیگر خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی است. برپایه برخی از آمارها بیش از نیمی از مردم ایران از هیچ نوع پوشش بیمه‌ای برخوردار نیستند. و با پیوستن خانواده‌های با درآمدهای نسبتاً کافی که به دلیل سیاست‌های تعدیل اقتصادی^۴ قادر به تأمین و پرداخت هزینه‌های درمانی مورد نیاز خود نیستند، ضعف و کاستی نظام تأمین اجتماعی در یک کشور جهان سومی بیش‌تر ملموس می‌شود.^۵

از تفاوت‌های بارز دیگر در به‌کارگیری برنامه‌های تأمین اجتماعی در کشورهای توسعه یافته و کشورهای جهان سوم این است که در نتیجه تن دادن دولت‌های لیبرال به درخواست‌ها و مطالبات نیروی کار و اقدام به اجرای برنامه‌های رفاهی، و طولانی‌تر شدن زندگی نیروی کار،

۱. مهدی طالب، "ویژگی‌های جامعه‌شناختی تأمین اجتماعی در ایران"، نخستین کنگره شناخت تأمین اجتماعی و نحوه توسعه آن در ایران (۶۶ تا ۶۸ تیر ۱۳۷۲)، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، سال ۱۳۷۳، ص ۴۵.
۲. حسین جواهری، "تأمین منابع برنامه‌های تأمین اجتماعی و اقتصاد ملی"، همان‌جا، ص ۱۰۷.
۳. تقی طاهری، "تأمین اجتماعی و تغییرات جمعیتی در روستاهای ایران" همان‌جا، صفحات ۱۱۶ و ۱۱۸؛ همچنین ر.ک. به مقاله شپیرین افشین نیا، "بیمه روستاییان" ص ۲۰۰-۱۹۶؛ و محمدعلی محمدی، "تأمین اجتماعی برای روستاییان"، ص ۱۵۴-۱۴۵.
۴. تعدیل یکپارچه قیمت‌ها در نظام‌های اقتصادی در حال گذار از شیوه متمرکز به اقتصاد مبتنی بر بازار نیز می‌تواند واکنش‌های اجتماعی حادی را در میان مردمی که قدرت خرید خود را از دست می‌دهند ایجاد کند.
۵. محمدرضا باطنی و دکتر شهرام توفیقی، "لایحه بیمه درمان همگانی"، همان‌جا، ص ۲۱۹ و آزاد عسکری، "نظام تأمین اجتماعی در برنامه دوم"، همان‌جا، صفحات ۲۳۴-۲۳۳.

افزایش امید به زندگی،^۱ تقویت نهادهای مدنی و سیاسی و نهادینه شدن روندهای دموکراتیک زندگی، امکان توسعه اقتصادی و تکنولوژیکی بیش‌تری فراهم شد. در حالی‌که در نزد بسیاری از جهان‌سومی‌ها، گسترش نظام تأمین اجتماعی از اهداف توسعه اقتصادی محسوب می‌شود. گرچه باید تأکید شود که اصلاحات و توسعه اقتصادی بدون نظام تأمین اجتماعی کارآمد و توسعه انسانی (انسانی سالم، ماهر و بهره‌مند از امنیت) چنان‌چه امکان‌پذیر هم باشد، به نحو تناقض‌آمیزی می‌تواند در کوتاه‌مدت برای امنیت و ثبات برخی از حکومت‌های جهان سوم تهدیدکننده باشد.^۲ دشواری دولت‌های جهان سوم این‌است‌که بدون اصلاحات و توسعه اقتصادی ممکن است دچار فقدان مشروعیت، لطمه دیدن وفاق اجتماعی و قدرت بقای اقتصادی شوند ولی از سوی دیگر ایجاد تغییرات بنیادین نیز می‌تواند در کوتاه‌مدت پیامدهای امنیتی و بی‌ثبات‌کننده به‌همراه داشته باشد. چه، دگرگونی‌های اقتصادی متضمن عوض شدن پایگاه قدرت اجتماعی و سیاسی داخلی است.^۳ مردم در بسیاری از کشورهای جهان سوم برخلاف شهروندان و نخبگان کشورهای پیشرفته صنعتی دولت را امر مسلمی نمی‌پندارند. در حالی‌که دولت در کشورهای پیشرفته مفهوم عموماً پذیرفته‌شده و مشترکی است برای نماینده یک ملت. اما وضع در اغلب کشورهای در حال توسعه بسیار متفاوت است. در آن‌جا حدود و ثغور مرزهای ملت و دولت بر یکدیگر منطبق نیست. و به دلیل قوام‌نیافتگی دولت و عدم تمایز میان رژیم سیاسی و دولت، منافع نخبگان حاکم و منافع بخش بزرگی از ملت بر یکدیگر منطبق نیست.^۴ لذا به نظر می‌رسد آن‌چه که می‌تواند از دیالکتیک مخرب برنامه‌های معطوف به امنیت و توسعه بکاهد، توجه اساسی به برنامه‌های تأمین اجتماعی است. در واقع نگاه به برنامه‌های رفاهی و تأمینینی باید دگرگون شود. ارائه خدمات رفاهی، بهداشتی، آموزشی

۱. امید به زندگی تنها بالا بردن میزان عمر نیست، بلکه شاخصی است که چگونگی زندگی کردن را نیز مشخص می‌کند. به عبارت دیگر، امید به زندگی نشان‌دهنده حاصل زندگی انسان‌ها از حیات‌شان است.

محمد مهدی مداح، "جایگاه سازمان تأمین اجتماعی در روند توسعه"، همان‌جا، ص ۲۱۶.

2. Yazid Sayigh, "Confronting the 1990: Security in the Developing Countries," *Adelphi Paper*, No. 251, Ch. 2.

3. *Ibid*, p. 32

۴. سابق، پیشین، ص ۳۵ و ۳۷.

و... نباید صدقه و یا هدیه‌ای قلمداد شود که از سوی دولت با منت به مردم اعطا می‌شود. در واقع دولت با تقبل تعهدات هر چه بیشتر، هزینه‌های ایجاد ثبات و تأمین امنیت خود را می‌پردازد. از آن‌جا که توفیق برنامه‌های توسعه‌ای هم به افزایش مشروعیت دولت و سپس به ثبات و امنیت بیشتر آن منجر می‌شود، می‌توان گفت دولت منافع مضاعف را به دست می‌آورد. از این رو ضروری است که بخشی از هزینه‌های دفاعی و امنیتی (در مفهوم کلاسیک و سنتی) به گسترش برنامه‌های تأمین اجتماعی اختصاص یابد. ایجاد زمینه و بستر لازم برای تقویت اتحادیه‌های نیروی کار و به رسمیت شناختن حق اعتصاب، تشویق گفت‌وگو و مذاکرات دسته‌جمعی و ایجاد مکانسیم‌های عقلانی حل منازعه، و بیمه بیکاری^۱ به ویژه برای جوانان و فارغ‌التحصیلان تا جذب به بازار کار و... ضریب امنیتی دولت را افزایش داده و شکاف موجود میان امنیت نخبگان حاکم و امنیت ملت را کاهش می‌دهد.

از سوی دیگر گسترش نظام تأمین اجتماعی و تأمین نیازهای مادی و معنوی نیروی کار (شامل نیازهای معیشتی، رفاهی، آموزش و بهداشت و... نیازهای روحی و روانی و تأمین آرامش و امنیت نیروی کار) و توسعه انسانی با شاخص‌های آزادی سیاسی (شامل امنیت شخصی، حاکمیت قانون، آزادی بیان، مشارکت سیاسی و تساوی فرصت‌ها) و عوامل و ارزش‌های فرهنگی^۲ از لوازم توسعه است. گرچه دست‌یابی به درجات بالاتر عدالت اجتماعی می‌تواند از اهداف برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی و یا اصلاحات باشد اما بدون "امید به زندگی" و بدون "بهره‌مندی از حق زیست دموکراتیک" نمی‌توان به موفقیت برنامه‌های توسعه امیدوار بود. در واقع انسان هم هدف اصلی و نهایی برنامه‌های توسعه ملی و هم عامل اصلی توسعه است.^۳

۱. ایران یکی از سه کشور خاورمیانه است که در آن بیمه بیکاری ارائه می‌شود. اما با توجه به "بیکاری ناهماهنگی"، و "بیکاری دوره‌ای (ناشی از کاهش قیمت نفت)، و "بیکاری فصلی" * و فارغ‌التحصیلان جوان دانشگاه‌ها و جمعیت جوان آماده ورود به بازار کار ناگزیر است که حیطه شمول این بیمه را گسترش دهد. * محمدولی جواهریان، کامران قربانعلی و نیکوکاراندیش، "بیمه بیکاری"، در نخستین کنگره شناخت تأمین اجتماعی و نحوه توسعه آن در ایران (۲۶ تا ۲۸ تیر ۱۳۷۲)، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، ۱۳۷۳، ص ۹۹.

۲. بُعد فرهنگی توسعه: به سوی یک رهیافت عملی، یونسکو (مجموعه فرهنگ و توسعه)، ترجمه تیمور محمدی، تهران، انتشارات سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۶، صفحات ۵۰-۴۸ و ۵۲.

۳. بهرام پناهی، اصول و مبانی نظام تأمین اجتماعی، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۳-۱۲.

دولت در تأمین منابع مالی برنامه‌های تأمین اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای ندارد و منحصرشدن منابع مالی به پرداخت‌های نیروی کار و کارفرمایان باعث بروز تعارض میان این دو گروه شده است.^۱ پنهان‌کاری کارفرمایان و گریز از تعهدات بیمه‌ای از دیگر مشکلاتی است که با تقبل تأمین بخش بزرگی از منابع مالی برنامه‌های تأمین اجتماعی از سوی دولت کاهش می‌یابد. علاوه بر این، چنین اقدامی از سوی دولت از دامنه نگرانی سرمایه‌گذاران بخش خصوصی می‌کاهد. دولت می‌تواند به معافیت از مالیات کارگاه‌های تولیدی با داشتن چند صد نیروی کار بیندیشد، به شرط آن‌که به برنامه‌های تأمین اجتماعی لطمه‌ای وارد نسازد و سهم کارفرمایان و صاحبان کارگاه‌ها را خود بپردازد. منابع تأمین‌کننده این هزینه‌ها البته مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم خواهد بود. بدین ترتیب بهینه‌سازی توزیع عادلانه درآمد و اصلاح نظام مالیاتی نیز از پیش شرط‌های اقدامات معطوف به توسعه محسوب می‌شود.^۲ سرانجام این‌که گسترش بیمه‌های اجتماعی به مناطق روستایی و در میان روستاییان، تا حد زیادی می‌تواند از بروز نابرابری بیش‌تر میان شهر و روستا، که ناخواسته به دنبال اجرای برنامه‌های توسعه ایجاد می‌شود^۳ و به افزایش مهاجرت از روستاها و شهرها و خالی‌شدن روستاها از سکنه، و کاهش تولیدات دامی و کشاورزی، و گاه نیز به تقویت نیروهای مرکز‌گرای^۴ منجر می‌شود، جلوگیری کند.

بنابر آنچه گذشت آشکار می‌شود که در اغلب کشورهای در حال توسعه که منافع نخبگان حاکم با منافع ملت کم‌ترین انطباق را داشته و دیالکتیک بی‌ثبات‌کننده‌ای میان برنامه‌های معطوف به امنیت و "توسعه" در آنجا جریان دارد، دولت‌ها حتی به‌رغم بی‌علاقگی برخی از آن‌ها به عدالت و آزادی، ناگزیرند گسترش نظام تأمین اجتماعی را به‌عنوان سازوکاری ثبات‌آفرین برای ایجاد امنیت ملی در صدر اولویت‌های خود مورد توجه قرار دهند.

۲. پناهی، پیشین، ص ۱۳.
۴. همان.

۱. طالب، "ویژگی‌های جامعه‌شناختی..."، ص ۴۵.
۳. سابق، پیشین، ص ۴۷.

نتیجه گیری

چنان‌که دیدیم برنامه‌های رفاهی و تأمین اجتماعی در فضای تعامل و تعارض میان نیروهای اجتماعی (نیروی کار و صاحبان سرمایه) متعاقب پیدایش بورژوازی، دگرگونی‌های اقتصادی و انقلاب صنعتی پدید آمد. با آن‌که دولت‌های سرمایه‌داری در ابتدا با درخواست‌های نیروی کار و برنامه‌های اصلاحی سوسیالیست‌ها به مقابله پرداختند اما با گسترش دامنه ناآرامی‌ها، افزایش شدت یافتن اعتراضات و گرایش روزافزون نیروی کار به سوسیالیست‌ها، دولت‌های لیبرال اروپایی از اواخر قرن نوزدهم ابتدا در واکنشی منفعلانه و سپس در قرن بیستم به‌نحو فعال و خلاق با عدول از اصل "عدم دخالت دولت در امور اقتصادی"، به تبع ملاحظات امنیتی و برای مقابله با بی‌ثباتی اقتصادی و سیاسی ارائه برنامه‌های رفاهی و تأمین اجتماعی را مورد توجه قرار دادند. با تکامل نظام تأمین اجتماعی و بهبود شرایط کار و زندگی در کشورهای صنعتی غربی و با استقرار مناسبات نسبتاً دموکراتیک و انسانی در روابط بین نیروی کار، صاحبان سرمایه و دولت نه تنها دامنه بی‌ثباتی‌های سیاسی محدودتر شد بلکه به موازات آن توسعه اقتصادی گسترده‌ای نیز در این کشورها پا گرفت. درحالی‌که در آلمان نازی و اتحاد شوروی که تدابیر متخذه با توزیع قدرت و بهبود شرایط زندگی مردم و بسط روندهای زیست دموکراتیک نسبتی نداشت، هم روند توسعه اقتصادی با وقفه مواجه شد و هم پیامدهای امنیتی سنگینی را برداشت. در آلمان، نازی‌ها برای مقابله با بحران اقتصادی به شیوه‌های غیردموکراتیک و هراس‌انگیز متوسل شدند، مقابله با اصول دموکراسی و سوسیالیسم و سرکوب اتحادیه‌های کارگری، نفی شیوه‌های دموکراتیک و پارلمانتاریستی، و تقلیل دستمزدهای واقعی در دستور کار قرار گرفت. اما این اقدامات نه تنها برای نیروی کار و مردم آلمان شرایط زندگی بهتری ایجاد نکرد بلکه همان‌گونه که دیدیم امنیت ملی و تمامیت ارضی آلمان به‌مخاطره افتاد و این کشور در جنگ جهانی دوم ابتدا به اشغال قوای پیروز درآمد و سپس تجزیه شد.

اتحاد شوروی در ارائه نظام تأمین اجتماعی کلاسیک پیش‌تاز بود و از قبل آن و دیگر ابتکارات سوسیالیستی در دوره بین دو جنگ جهانی و نیز یکی دو دهه پس از جنگ از نرخ رشد اقتصادی بالایی برخوردار شد. اما از دهه ۱۹۶۰ به بعد به دلیل توجه فوق‌العاده کرملین به امور نظامی و امنیتی و عنایت ثانوی و درجه دوم به اقتصاد و شرایط زندگی مردم (رشد برنامه‌های

رفاهی و تعمیق روندهای زیست‌دموکراتیک) شوروی هم از نظر اقتصادی دچار رکود شد و هم از جهت امنیتی آسیب‌پذیر، که در نتیجه آن نظامی که در ارائه برنامه‌های کلاسیک تأمین اجتماعی پشت‌تاز بود نتوانست در رقابت/تقابل با بلوک غرب که طی آن ملاحظات امنیتی تعیین‌کننده فرجام بازی بود تاب آورد. در واقع کشورهای صنعتی با متحمل شدن توزیع نسبی قدرت و ثروت، گسترش و تکامل نهادهای مدنی و سیاسی، و بسط و تعمیق روندهای دموکراتیک، از شکاف میان منافع امنیتی نخبگان (که پیش از این به صاحبان سرمایه تعلق داشت) با منافع امنیتی بخش بزرگی از ملت کاستند و بدین ترتیب توانستند از درجه بالاتری از انسجام و وحدت ملی برخوردار شوند.

در حالی که دولت در کشورهای پیشرفته به‌عنوان نماینده مردم مفهوم عموماً پذیرفته شده و مشترکی از ملت قلمداد می‌شود در جهان سوم به دلیل قوام نیافتگی دولت، عدم تمایز میان رژیم سیاسی و دولت، و فقدان درک رسمیت یافته و مؤثر از جامعه مدنی و روش زیست‌دموکراتیک منافع نخبگان حاکم و منافع بخش بزرگی از ملت بر یکدیگر منطبق نیست.

از این رو در برخی از موارد حکومت‌ها و مردم در جهان سوم از تهدیدات امنیتی که با آن مواجه می‌شوند درک واحدی ندارند. از این رو و بنا بر آنچه گذشت در اغلب کشورهای در حال توسعه دیالکتیک بی‌ثبات‌کننده‌ای میان برنامه‌های معطوف به "امنیت" و "توسعه" در جریان است. گسترش نظام تأمین اجتماعی و برنامه‌های رفاهی به نحوی که بتواند "امید به زندگی"، "حقی زیست‌دموکراتیک و انسانی" و "نیازهای مادی، معنوی و امنیت نیروی کار" را فراهم کند سازوکاری ثبات‌آفرین در ایجاد امنیت ملی است.

از این منظر ارائه خدمات رفاهی و برنامه‌های تأمین اجتماعی هزینه‌ای است که دولت برای ایجاد ثبات و تأمین امنیت خود می‌پردازد. از آنجا که توفیق برنامه‌های توسعه هم به افزایش مشروعیت دولت و متعاقب آن به ثبات و امنیت بیشتر (در سیکل بعد) منجر می‌شود، می‌توان گفت دولت منافع مضاعفی را به دست می‌آورد. از این رو ضروری است که بخشی از هزینه‌های دفاعی و امنیتی به گسترش برنامه‌های تأمین اجتماعی اختصاص یابد.

